

# لزوم ایجاد نظم دادرسی در اعمال ماده (۳۶۵) آیین دادرسی مدنی

مقدمه:

تأمین حقوق همه جانبه افراد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون از جمله اموری است که قانون اساسی، دولت را موظف نموده است تا همه امکانات خود را برای نیل به آن به کار بندد، (۱) و تردیدی نیست که هر اشکال یا فقدان نظم و امنیت در امر دادرسی قاعدتاً در سایر امور تأثیرگذار بوده و دستگاههای دیگر را هم به عدم سلامت خواهد کشانید. (۲)

اگر مطابق اصل بپذیریم که آرای دادگاهها پس از طی تشریفات قانونی لازم الاجراست، تشنّت و تبعیض نظرات در توقیف یا اجرای آن مستنداً به ماده (۳۶۵) قانون دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، قطعاً محل نظم صحیح دادرسی خواهد بود.

با بررسی مجموعه نظرات قضات دادگاههای کشور پیرامون چگونگی اعمال ماده (۳۲۶) قانون فوق، از حیث اعلام اشتباه و موقوف شدن یا ادامه عملیات اجرایی، محرز می گردد که رویه مشتتی در محاکم جاری است. طرح چنین امری از منظر لزوم ایجاد نظم دادرسی و تساوی عموم در برابر قانون نسبت به حکم

**دکتر ساه سوادکوهی**  
( دادیار دیوان عالی کشور و عضو هیأت علمی دانشگاه )

است که: « آرای دادگاهها قطعی است مگر در موارد مقرر در باب چهارم این قانون یا مواردی که به موجب سایر قوانین قابل نقض یا تجدیدنظر باشند. »  
ماده (۳۲۶) قانون اخیرالتصویب، موارد نقض آرای دادگاههای عمومی و انقلاب را در سه مورد احصا نموده است که عبارتند از:  
الف - قاضی صادر کننده رأی متوجه اشتباه خود شود.

ب - قاضی دیگری پی به اشتباه رأی صادره بیسرد به نحوی که اگر به قاضی صادر کننده رأی تذکر دهد متنبه شود.

ج - دادگاه صادر کننده رأی یا قاضی، صلاحیت رسیدگی را نداشته‌اند و یا بعداً کشف شود که قاضی فاقد صلاحیت برای رسیدگی بوده است.

قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۷۹، پس از ذکر موارد نقض آرا، در ماده (۳۶۵) همان قانون، قاعده‌ای را ذکر می کند که

مشابه آن در قسمت اخیر بند ۴ ماده (۲۵۷) آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸ نیز دیده می شود. (۲) ماده (۳۶۵) تصریح می کند: « آرای صادره در مرحله تجدید نظر جز در موارد مقرر در ماده (۳۲۶) قطعی می باشد. » با وجود حکم مذکور، ابهامی که دامنگیر محاکم می شود این است که، به صرف

قابل اجرا، تذکری است به این که قانونگذار چاره اندیشی نموده و قاعده‌ای برای رویه واحد در محاکم وضع نماید.

۱ - طرح موضوعه دیدگاههای اختلافی ماده (۵) آیین دادرسی مدنی جدید (مصوب ۱۳۷۹)، برخلاف ماده (۷) قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸، (۳) مقرر داشته



دادگاه اجراکننده رأی، از اجرای آن جلوگیری نمود. به علاوه، همانند آرای دادگاههای عمومی و انقلاب، به موجب ماده (۳۶۵) قانون آیین دادرسی مدنی جدید، آرای دادگاههای تجدیدنظر نیز در موارد مقرر در ماده (۳۲۶) غیرقطعی هستند و طبق ماده (۱) قانون اجرای احکام مدنی، هیچ حکمی از احکام دادگاههای دادگستری به موقع اجرا گذارده نمی‌شود مگر آن که قطعی شده یا قرار اجرای موقت آن در مواردی که قانون معین می‌کند صادر شده باشد.

## ۲ - جواز عدم اجرای حکم

### قطعی در فقه

مسئله عدم اجرای حکم قطعی یا نقض حکم نزد فقها از مشکلترین مسائل قضایی است. (۷) با این وجود، فقهای امامیه بنا به ذوق خاص خود، موارد نقض حکم را در فروع گوناگون مطالعه و دسته‌بندی کرده و راه حل هر دسته را جداگانه معین نموده‌اند.

مرحوم علامه در "قواعد" می‌فرماید: «اذا حکم حاکم بحکم خالف فيه الكتاب او السنة المتواتره او الاجماع، و بالجمله، اذا خالف

دلیلاً قطعياً وجب علیه و علی ذلک الحاکم نقضه و لایستغوغ امضائه سواء خفی علی الحاکم به او لا، سواء انفذ الجاهل به او لا. و ان خالف به دلیلاً ظنیاً لم ینقض کما لو حکم بالشفعة مع الکثرة. الا ان یقع الحکم خطأ، بان یحکم بذلک لا لدلیل قطعی و لا ظنی اولم یتوقف شرائط الاجتهاد. (۸) امام خمینی (ره) در "تحریر الوسیله" می‌فرماید: «اگر دو طرف یک دعوا، شکایت خود را نزد فقیهی جامع‌الشرایط مطرح کردند. و او هم پس از رسیدگی، براساس موازین قضا حکمی صادر

توقف یا مانع اجرای حکم قطعی نمی‌داند، نیز استناد می‌نمایند.

## ب- توقف عملیات اجرایی حکم قطعی

نظر اقلیت قضاات دادگستری استان تهران و اتفاق نظر قضاات دادگستری اصفهان، (۶) برخلاف دیدگاه سابق‌الذکر است. اینان معتقدند با توجه به قسمت اخیر ماده (۳۲۸) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، که مقرر می‌دارد: «... دادگاه تجدیدنظر در صورت پذیرش استدلال

تشخیص و اعلام اشتباه توسط قضاات مذکور در ماده (۳۲۶)، آیا رأی قطعی قابل اجرا خواهد بود یا خیر؟ رویه و نظر عملی قضاات در پاسخ به این امر متفاوت است. دیدگاه موافق و مخالف به شرح زیر است.

## الف- ادامه عملیات اجرایی حکم قطعی

اکثریت قضاات دادگستری کل استان تهران، معتقدند صرف اعلام اشتباه نسبت به رأی قطعی دادگاه از ناحیه رئیس حوزه قضایی موجب توقف اجرای آن رأی نمی‌باشد؛ زیرا

مقامات مذکور در تبصره ۱ ماده

(۳۲۶) قانون آیین دادرسی دادگاههای عمومی و انقلاب در امور مدنی، باید طبق بند «ب» ماده یاد شده مراتب را جهت متنبه‌شدن به قاضی صادرکننده رأی تذکر دهند. (۵) قضاات دادگستری تهران، توقف اجرا را منوط به صدور قرار تأخیر یا توقف اجرای حکم نموده و در ادامه اعلام می‌دارند: «... بـه قاضی صادرکننده رأی تذکر دهند تا در صورت پذیرش، اقدام به صدور قرار تأخیر یا توقف اجرای حکم کند. به علاوه، برابر مفاد ماده

## زمانی که ماده (۱۲) قانون دادگاههای محوقی یک و دو سال ۱۳۶۴ به تصویب رسید، و امکان نقض و تظیییر رأی توسط قاضی صادرکننده رأی قوت گرفت. آثار منفی آن در سیستم دادرسی، توسط صاحب نظران مطرح گردید و از میث افتتال در نظم محوقی و بازتاب ناصمیع آن در امور اجتماعی اعتراضات شدت یافت

تذکردهنده، رأی را نقض و رسیدگی ماهوی می‌نماید و الا رأی را تأیید و برای اجرا به دادگاه بدوی اعاده می‌نماید»، معلوم می‌شود که به صرف اعلام اشتباه، اجرای حکم متوقف می‌گردد؛ زیرا اعاده پرونده به دادگاه بدوی جهت اجرای حکم مقتضی آن است که قبلاً اجرای حکم موقوف شده باشد. در مورد ماده (۳۸۷) قانون فوق، همین ترتیب را پذیرفته و در ماده (۳۸۹) پیش‌بینی کرده که پس از درخواست نقض از طرف دادستان کل (و قبل از نقض آن) می‌توان با ارائه گواهی لازم به

(۳۲۸) قانون یاد شده، دادگاه تجدیدنظر هم پس از این که استدلال تذکردهنده را بپذیرد، مبادرت به نقض رأی و رسیدگی ماهوی می‌کند. لذا تا موقعی که قرار تأخیر یا توقف اجرای حکم صادر نشده باشد عملیات اجرایی ادامه خواهد یافت.

اکثریت قضاات تهران در جهت تأیید نظر خود، به نظریه شماره ۷/۸۲۵ مورخ ۸۱/۱/۳۱ اداره کل حقوقی و تدوین قوانین قوه قضاییه که صرف درخواست اعمال ماده (۳۲۶) از سوی مقامات ذی صلاح را مجوز

کرد، دیگر هیچ یک از دو طرف نمی‌توانند آن دعوا را نزد حاکم دیگری مطرح کنند و حاکم دیگر هم حق رسیدگی مجدد و نقض حکم حاکم اول را ندارد. حتی اگر دو طرف بر طرح مجدد دعوای خود در نزد حاکم دیگر توافق کنند باز هم قول به عدم جواز رسیدگی مجدد موجه می‌باشد.

بله، اگر یکی از دو طرف ادعا کند که حاکم اول جامع‌الشرایط قضاوت نبوده است، مثل این که مجتهد نبوده یا از عدالت برخوردار نبوده است، در این صورت، حاکم دوم می‌تواند در مورد این ادعا به بررسی بپردازد و چنانچه در این بررسی، عدم صلاحیت قاضی اول به اثبات برسد حکم او نقض خواهد شد. به همین ترتیب حکم حاکم اول قابل نقض است اگر ثابت شود که حکم او مخالف ضروری فقه بوده است، به گونه‌ای که اگر به وی تذکر داده شود به غفلت و اشتباه خود پی ببرد. اما در صورتی که حاکم اول حکمش ناشی از نظر اجتهادی او بوده باشد، این حکم قابل نقض نبوده و هیچ ادعایی هم از کسی پذیرفته نخواهد شد حتی اگر کسی ادعا کند که او در اجتهادش به خطا رفته است.<sup>(۹)</sup> برخی تمام فروع مربوط به جواز نقض حکم را نزد فقهای امامیه در سه فرض کلی زیر خلاصه کرده‌اند:<sup>(۱۰)</sup>

- ۱ - حکم صادر از طرف کسی که شرایط دادرسی را نداشته است.
  - ۲ - حکم خلاف قانون، خواه نتیجه آن با واقع منطبق باشد یا برخلاف حقایق خارجی نیز صادر شود.
  - ۳ - حکم خلاف واقع، بدین ترتیب که اجتهاد دادرسی و آیین دادرسی صحیح باشد ولی نتیجه حکم با واقع منطبق نباشد.
- شورای نگهبان نیز در نظریه مورخ ۱۳۶۲/۴/۵ خود در پاسخ به استعلام شورای

عالی قضایی وقت، اجمالاً چنین ذکر می‌نماید که: «تجدیدنظر در حکم حاکم شرع جز در مورد ادعای عدم صلاحیت قاضی از سوی متداعیین و در مواردی که حکم مخالف ضرورت فقه و یا غفلت قاضی از دلیل باشد،

## عدم اجرای مکمی که

## قطعی شده اما نسبت

## به آن اعلام اشتباه شده

## است، با توجه به

## پیشینه قواعد مصوب

## پس از انقلاب اسلامی،

## مخالف مقررات و روح

## حاکم بر آن نمی‌باشد

- جایز نیست»<sup>(۱۱)</sup>
- ۳ - مروری بر مقررات پس از استقرار نظام اسلامی تا سال ۱۳۷۹
- در شهریور ماه سال ۱۳۵۸، ماده (۲) لایحه قانونی تشکیل دادگاههای عمومی، برخلاف ماده (۷) قانون آیین دادرسی مدنی مصوب ۱۳۱۸، رسیدگی در دادگاههای حقوقی و جزایی را یک درجه اعلام نمود.
- ماده (۲۸۴) قانون اصلاح موادی از قانون آیین دادرسی کیفری مصوب ۱۳۶۱/۶/۶، مقررات جدیدی را وضع و مقرر نمود: «حکم دادگاه بدوی تنها در سه مورد قابل نقض و

تجدیدنظر است و در سایر موارد قطعی است: ۱ - جایی که قاضی پرونده قطع پیدا کند که حکمش بر خلاف موازین قانونی یا شرعی بوده است، ۲ - جایی که قاضی دیگری قطع به اشتباه قانونی یا شرعی قاضی پرونده پیدا کند به نحوی که اگر به او تذکر داده شود متنبه گردد و متوجه اشتباه خود شود، ۳ - جایی که ثابت شود قاضی پرونده صلاحیت رسیدگی و انشای حکم را در موضوع پرونده نداشته است.»

ماده (۲۸۴) مکرر قانون مزبور هم، راجع به نقض حکم تصریح داشته که: «پس از نقض حکم دادگاه بدوی، تجدیدنظر در همان دادگاه یا دادگاه دیگری به شرط صالح بودن انجام خواهد شد.»

بر همین اساس، قانون تشکیل دادگاههای حقوقی را جز در موارد سه گانه که تقریباً همان است که در ماده (۲۸۴) آمده، قطعی دانسته است. از بند اول ماده (۱۲) قانون مزبور، عده‌ای استفاده می‌نمودند که اگر قاضی قطع پیدا کند که حکمش نادرست است حق دارد آن را تغییر دهد. از این رو اولین گام در تلقی نسخ ضمنی ماده (۱۵۵) قانون آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۱۸ که مقرر می‌داشت: «دادگاه پس از امضای رأی، حق تغییر آن را ندارد»، برداشته شد.

متعاقب قانون مذکور، در مهرماه سال ۱۳۶۷، قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها به تصویب رسید و صراحتاً به قاضی محکمه، مجوز نقض رأی خودش را واگذار نمود. ماده (۷) این قانون چنین می‌گوید: «قاضی صادرکننده حکم نیز چنانچه به عدم صلاحیت خود یا اشتباه قانونی یا شرعی و یا خلاف واقع بودن حکم خود قطع پیدا کند، مستنداً و کتباً حکم را (اعم از این که راجع به ماهیت امر باشد یا به صورت قرار)

نقض و پرونده را جهت رسیدگی حسب مورد به دادگاه صالح یا دادگاه هم عرض ارسال نماید.»

قانون تجدیدنظر آرای دادگاهها مصوب ۱۳۷۲/۵/۱۷، تحول دیگری در مقررات تجدیدنظر ایجاد نمود. مطابق ماده (۹) همین قانون، در واقع کلیه مواردی که در دادرسی با اهمیت تلقی می‌شوند قابل تجدیدنظر بوده و مواردی که از شمول این ماده خارج می‌شوند چندان قابل توجه نیستند. ماده (۹) با تعیین تکلیف برای مرجع تجدیدنظر چنین می‌گوید: «علاوه بر موارد مذکور در ماده (۸)، آرای زیر نیز قابل تجدیدنظر می‌باشند تا چنانچه مرجع تجدیدنظر پس از رسیدگی پی به اشتباه بین حکم و یا عدم صلاحیت دادگاه ببرد رأی را نقض و رسیدگی مجدد نماید...»

قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مصوب ۱۳۷۲/۴/۱۵، در مقررات تجدیدنظر چندان تفاوتی با مقررات پیش‌بینی شده در قانون تجدیدنظر آرای دادگاهها مصوب ۱۳۷۲ ندارد؛ ولیکن در ماده (۲۰) آن آمده است: «به منظور تجدیدنظر در آرای دادگاههای عمومی و انقلاب در مرکز هر استان، دادگاه تجدیدنظر به تعداد موردنیاز، مرکب از یک نفر رئیس و دو عضو مستشار تشکیل می‌شود. جلسه دادگاه با حضور دو نفر عضو رسمیت یافته و پس از رسیدگی ماهوی، رأی اکثریت که به وسیله رئیس یا عضو مستشار انشا می‌شود قطعی و لازم‌الاجرا خواهد بود.»

این ماده قطعیت و لازم‌الاجرا بودن آرای مرجع تجدیدنظر را به وضوح مورد حکم قرار داده است.

۴- تالی فاسد نقض حکم توسط قاضی صادرکننده حکم

زمانی که ماده (۱۲) قانون دادگاههای حقوقی یک و دو سال ۱۳۶۴ به تصویب رسید، و امکان نقض و تغییر رأی توسط قاضی صادرکننده رأی قوت گرفت، آثار منفی آن در سیستم دادرسی، توسط صاحب‌نظران مطرح گردید و از حیث اختلال در نظم حقوقی و بازتاب ناصحیح آن در امور اجتماعی اعتراضات شدت یافت. نمونه‌ای از آن را عیناً نقل می‌نماییم: «این پندار باطل نتایج سخت تکان‌دهنده دارد و نظم دادرسی را در هم می‌ریزد. پیش از صدور حکم، دو طرف به انتظار تصمیم دادگاه هستند و هر کدام خود را برنده دعوا می‌دانند یا احتمال برنده شدن را می‌دهند. ولی، پس از معلوم شدن نتیجه

### مسئله عدم اجرای حکم

### قطعی یا نقض حکم نزد

### فقها از مشکلترین مسائل

### قضایی است. با این وجود،

### فقهای امامیه بنا به ذوق

### خاص فو، موارد نقض

### حکم را در فروض گوناگون

### مطالعه و دسته‌بندی کرده

### و راه‌حل هر دسته را

### هداگانه معین نموده‌اند

دادرسی، جنگ واقعی آغاز می‌شود؛ محکوم برای برهم زدن وضع و حاکم برای نگاهداری آن، فشارها فزونی می‌یابد و دام‌ها گسترده‌تر.

قانونگذار نباید دادرسی را که به هر حال انسان است و خطاکار، در چنین دامی رها کند و راه اعمال نفوذهای باز بگذارد. بی‌گمان، خطای احتمالی دادرسی باید جبران شود. پیش‌بینی مرحله تجدیدنظر و فرجام به همین منظور است، لیکن امکان بازگشت او از تصمیم گرفته شده راه‌حلی خطرناک است که باید از آن چشم پوشید. کوچک‌ترین زیان چنین راه‌حلی ایجاد دغدغه و هیجان بیهوده برای دادرسی و فرسودن نیروی فعال او و کاستن از شهامت و ابتکار دادگاه است.

وانگهی، اگر مفاد بند اول ماده (۱۲) با همان اطلاق پذیرفته شود، باید اختیار دادرسی تا ابد باقی بماند و محدود به هیچ زمان و تشریفاتی نشود و بارها بتوان در رأی دادگاه یا حتی زمانی که فرجام در جریان است، تجدیدنظر کرد. این دور و تسلسل بی‌پایان، نه تضمینی برای حق باقی می‌گذارد و نه حیثیتی برای دادگاه؛ صلح اجتماعی را دور از دسترس قرار می‌دهد و به ستیزها دامن می‌زند؛ دورنمای زشت و ناپسند که هر عاملی را به اندیشه‌وامی دارد.» (۱۲)

در خصوص ماده (۷) قانون تعیین موارد تجدیدنظر احکام دادگاهها و نحوه رسیدگی آنها مصوب مهر ماه سال ۱۳۶۷ نیز، همین نویسنده در قالب طرح یک سؤال اصولی چنین می‌گوید: «اکنون، این سؤال دقیق‌تر است که آیا با این وضع دیگر می‌توان سخن از اعتبار «امر قضاوت شده» گفت و دعوایی را مختم پنداشت؟»

### ۵- نتیجه

از مطالبی که مطرح گردید، نتیجه‌ای که حاصل می‌شود این‌که عدم اجرای حکمی که قطعی شده اما نسبت به آن اعلام اشتباه شده است، با توجه به پیشینه قواعد مصوب پس از انقلاب اسلامی، مخالف مقررات و روح حاکم



## تأمین مقوق همه جانبه افراد و ایجاد امنیت قضایی عادلانه برای همه و تساوی عموم در برابر قانون از جمله اموری است که قانون اساسی، دولت را موظف نموده است تا همه امکانات خود را برای نیل به آن به کار بندد

بر آن نمی‌باشد. از این رو، نظر قضاتی که به صرف اعلام اشتباه از سوی مقامات قضایی مذکور در ماده (۳۲۶) آیین دادرسی مدنی، عملیات اجرایی بر مبنای حکم ماده (۳۶۵) و غیر قطعی بودن رأی صادره و با استفاده از مضمون قواعد دیگر دادرسی، متوقف می‌نمایند، خالی از مبنای قانونی نیست. از طرفی، نظر قضات دیگری که البته فقط در مورد تذکر قاضی دیگر راه‌حلی جست‌اند (قسمت اخیر بند «ب» ماده ۳۲۶) و ابتکار خاصی را در صدور قرار تأخیر یا توقف اجرای حکم نشان داده‌اند، هم به دور از مصلحت و مفاد مقررات و قواعد دادرسی تشخیص داده نمی‌شود. هرچند به نظر می‌رسد نظر اخیر با نظم عمومی سازگارتر و در زنجیره قواعد دادرسی در پیوندی بیشتر باشد؛ زیرا قطع نظر از احکام اخیر التصویب راجع به مرجع تجدیدنظر و فرجامخواهی (۱۳) و مسئله اعاده دادرسی (۱۴) به حکم ماده (۸) قانون مزبور، هیچ مقام رسمی یا سازمان یا اداره دولتی نمی‌تواند حکم دادگاه را تغییر دهد و یا از اجرای آن جلوگیری کند مگر دادگاهی که حکم صادر نموده و یا مرجع بالاتر، آن هم در مواردی که قانون معین نموده باشد. در مانحن فیه نیز قانون معین و صریحی که مشعر بر توقف عملیات اجرایی حکم قابل اجرا باشد، دیده نمی‌شود. در صورت پذیرش دو نظریه فوق، که هر یک طرفدارانی داشته و در اجرا مورد عمل قضات واقع می‌شود، مشکل و معضل حکم مذکور در

اصل سوم قانون اساسی خواهد بود که تساوی عموم در برابر قانون و ایجاد امنیت قضایی را حق عمومی دانسته و دولت را موظف به نیل به آن نموده است. پرواضح است که دستور توقف اجرا یا ادامه عملیات اجرایی از جمله مواردی نیست که به تجویز ماده (۲۷۰) آیین دادرسی کیفری سال ۱۳۷۸، از هیأت عمومی دیوان عالی کشور تقاضای ایجاد وحدت رویه قضایی شود؛ زیرا در مورد مشابه، رأی مختلف با استنباط از قوانین صادر نشده، بلکه دستور مختلف صادر می‌شود.

لذا محلی برای ورود دیوان عالی کشور ظاهراً نیست (۱۵) آنچه باقی می‌ماند تکلیفی است که به عهده قوه قضاییه از حیث تهیه لایحه قضایی مناسب و سایر قوا از جهت پیگیری و به نتیجه رسانیدن یکی از راه‌حل‌هایی است که در حال حاضر مورد عمل قضات واقع می‌شود و یا احیاناً اتخاذ راه‌حل



ثالثی است که در گردونه قواعد دادرسی، هماهنگ و برای نظم اجتماعی اصلح و انطباق باشد.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- بند ۱۴ از اصل سوم قانون اساسی.
- ۲- برگرفته از بیانات مقام معظم رهبری در پایان سمینار ۱۳۷۱ قوه قضاییه.
- ۳- مطابق ماده (۷) د.ا.د. سابق: رسیدگی به هر دعوی در درجه (نخستین و پژوهش) خواهد بود مگر در مواردی که قانون استثنا کرده باشد.
- ۴- مطابق قسمت اخیر بند ۴ ماده (۲۷۵)؛ ... رأی صادره جز در موارد مذکور در ماده (۲۳۵) این قانون قطعی می‌باشد.
- ۵- قضاوت، ماهنامه دادگستری استان تهران، سال اول، شماره ۷، مرداد ۱۳۸۱، ص ۳۳.
- ۶- نشست قضایی دادگستری استان اصفهان، اردیبهشت ۱۳۸۰.
- ۷- معرفت، آیت‌الله محمد هادی، تجدید نظر در احکام دادگاهها در فقه اسلامی، فصل نامه حق، دفتر چهارم، ۱۳۶۲، ص ۴۶.
- ۸- معرفت، آیت‌الله محمد هادی، همان، به نقل از ایضاح الفوائد، ج ۴، ص ۳۱۹.
- ۹- تحریر الوسیله، انتشارات اسلامی، ج ۲، ص ۴۶۶.
- ۱۰- کاتوزیان، دکتر ناصر، اعتبار امر قضاوت شده در دعاوی مدنی، ۱۳۶۸، ص ۴۶۲.
- ۱۱- مهبیور، دکتر حسین، مجموعه نظریات شورای نگهبان، مؤسسه کیهان، ۱۳۷۱، صص ۲۵۲-۲۵۳.
- ۱۲- کاتوزیان، دکتر ناصر، همان، ص ۶۰.
- ۱۳- مطابق ماده (۳۸۶) آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۷۹، درخواست فرجام، حکم را تا زمانی که حکم نقض نشده است به تأخیر نمی‌اندازد و لیکن به ترتیب زیر عمل می‌گردد: الف- چنانچه محکوم به مالی باشد در صورت لزوم به تشخیص دادگاه قبل از اجرا از محکوم‌له تأمین مناسب‌الخذ خواهد شد، ب- چنانچه محکوم به غیر مالی باشد و به تشخیص دادگاه صادرکننده حکم، محکوم‌علیه تأمین مناسب بدهد اجرای حکم تا صدور رأی فرجامی به تأخیر خواهد افتاد.
- ۱۴- مطابق ماده (۴۳۳) آیین دادرسی مدنی سال ۱۳۷۹، دادخواست اعاده دادرسی به دادگاهی تقدیم می‌شود که صادرکننده همان حکم بوده است و همچنین براساس ماده (۴۳۸) همان قانون، هرگاه پس از رسیدگی، دادگاه درخواست اعاده دادرسی را وارد تشخیص دهد، حکم مورد اعاده دادرسی را نقض و حکم مقتضی صادر می‌نماید.
- ۱۵- طبق اصل (۱۶۱) قانون اساسی، دیوان عالی کشور به منظور نظارت بر اجرای صحیح قوانین در محاکم و ایجاد وحدت رویه قضایی و انجام مسئولیتهایی که طبق قانون به آن محول می‌شود، براساس ضوابطی که رئیس قوه قضاییه تعیین می‌کند، تشکیل می‌گردد.